

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[ظاهراً این مجلس در ادامهٔ مباحث غناء نیست و اشتباهاً با این شماره در این سری دروس فقه قرار گرفته و شاید طبق قرائن موجوده در بحث، این مجلس یکی از مجالس درس اصول باشد]

... سفره‌ای پهن شده و در آن سفره لحم مطبوخ و امثال ذلک هست خب این از امام می‌آید سؤال می‌کند که من در این جا چکار بکنم؟ حالا نمی‌آید بگوید که حکم واقع این لحم چیست؟ حکم واقع...؟ او می‌گوید من در ارتباط - مردم این طور هستند، در ارتباط با افعال خارجی برای رفع مشکل و رفع مهم از امام سؤال می‌کنند، اصلاً کاری به واقع ندارند، کاری به ظاهر ندارند - می‌آید از حضرت

سؤال می کند من چکار کنم؟ چطور وضو بگیرم؟ اگر شک کردم چکار بکنم؟ یعنی مردم اصلاً در مقام واقع و ظاهر نیستند تا این که امام علیه السلام برای اینها جعل تکلیف ظاهری بکند در قبال واقعی و به عنوان ثانوی و عارض بشود و...! نه، می گوید من چکار بکنم در این جا؟ و از دقت مرحوم کمپانی در این جا این مسائل نشأت می گیرد. این دقتها- مرحوم قاضی هم می فرمودند- انسان را از مسائل عرفی بیرون می برد یعنی دیگر آن فهم و آن سلاست عرفی که باید در یک فقیه باشد و بتواند از آن روایات استفاده همان حکم سلیس شرعی را بکند، از آن، مطلب را بیرون می آورد.

الْأَناسُ فِي سَعَةِ مَا لَا يَعْلَمُونَ يَعْنِي مَرْدَمُ دَرِ سَعَةِ  
تَا وَقْتِي كَه تَكْلِيفِشَان رَا نَدَانْد كِه چِه . حَالَا اِگْرَا دَلَّة  
اِحْتِيَاظ بِيَايِد تَكْلِيف رَا بِيَا ن كَنْد اَن هَم بَا اَيْن  
مِضَامِين خِيَلِي سَفْت وَ مَحْكَم وَ عِقَاب وَ شَدَاد وَ  
غَلَاظ وَ اَيْنِهَا ، خَب مَرْدَم نَمِي فَهَمَنْد كِه دَر اَيْن جَا  
بَايِد اِحْتِيَاظ كَرْد؟ يَعْنِي وَاقِعاً بَيْنِنَا وَ بَيْنِ اللّٰه دَارِيْم  
مِي گُوِيْم ، وَاقِعاً ، اِگْرَا اِمَام عَلِيَه السَّلَام بَگُوِيْد اَقَا دَر  
مُورِد شَبَهه وَ جُوْبِيَه بَايِد اِحْتِيَاظ كَنْيِد ، شَمَا مِي گُوِيْد

منظور از این حرف امام ارشاد است یا می‌گویید منظور مولوی است؟ نه، واقعاً دیگر! یعنی اگر امام صادق علیه السلام بگوید که در یک مورد شبهه تحریمیه باید در این جا احتیاط کرد، شما از امام سؤال می‌کنید آقا منظورتان ارشادی است بخاطر تحفظ بر واقع یا بخاطر جعل تکلیفِ ظاهری به عنوان ثانوی در قبال...؟ کدام یکی؟ حضرت می‌گوید به تو گفتم برو احتیاط کن، احتیاط بکن دیگر، این حرفها چیه می‌زنی؟! گفتم برو احتیاط کن، برو احتیاط بکن. این را مردم می‌فهمند.

وقتی که حضرت می‌گوید احتیاط کن در حالی که منظور حضرت فرض بکنید که نوع دیگر است خوب باید بیان کند. خوب حضرت در این جا نمی‌خواهد یک مورد شبهه از یک شخصی فوت بشود، نمی‌خواهد، این را به چه بیانی بیان کند؟ ارشادی و مولوی را ما آخوندها در آوردیم! اصلاً آن زمانها این چیزها نبوده! اصلاً موسی بن جعفر فکرش را هم نمی‌کرد حالا فرض بکنید که بعداً یک عده آخوند بیایند روایاتشان را این طوری مولویش بکنند، ارشادیش بکنند، جعل حکم ظاهر در قبال

واقع کنند، تقطیع کند و ...! این حرفها اصلاً نبوده. آقا در مورد این شبهات احتیاط بکن، در مورد این شبهات احتیاط نکن، سفره‌ای پهن می‌شود احتیاط نکن، در این موارد احتیاط بکن، خیلی خب ما می‌فهمیم آقا در این موارد باید احتیاط کرد، این موارد را هم نباید احتیاط کرد. همین یک روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام است که اگر در یک سفره مطبوع است...، خب شما از این چی می‌فهمید؟ این را می‌فهمید که در موارد شبهات موضوعه نباید احتیاط کرد دیگر، این دیگر خیلی قضیه روشن است.

حالا در قبال این با وجود این که ائمه می‌دانند این روایت از امیرالمؤمنین آمده و خود ائمه مصدر این روایت هستند، در عین حال یک روایات دیگری در باره احتیاط جعل می‌کنند، باز ما بگوییم این ارشادی است؟ خب نمی‌توانیم بگوییم دیگر که اینها ارشادی است. در وقتی که می‌دانم الناس فی سِعة ما لا یَعْلَمُونَ هست، ... **لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ...**  
**﴿البقرة، ۲۳۳﴾ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ...**  
**﴿البقرة، ۲۸۶﴾ ... لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...**

﴿الأنعام، ۱۵۲﴾ ... لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ...

﴿الأعراف، ۴۲﴾ وَ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا

كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿المؤمنون، ۶۲﴾

هست، این ادله از آیات و فلان هست، در عین حال ما می بینیم ائمه آمدند یک روایات دیگری هم در قبال این جعل می کنند که الزام بر احتیاط است...، الزام در آن است دیگر، فَحَطَّتْ یعنی چه؟ تمنا نمی کند از ما، می گوید واجب است احتیاط کنید، این که واجب است احتیاط یعنی چه؟ در فکر تحفظ بر حکم واقع باشید...

اشکال من در این جا این است که اگر در روز قیامت خدا از ما سؤال کرد با وجود این که ما به تو گفتیم احتیاط بکن و امام ما و مسئول دین ما که امام کاظم باشد، امام صادق باشد آمد گفت احتیاط بکن و تو احتیاط نکردی و به واقع نرسیدی ما چه جوابی داریم که بدهیم؟ حالا یک وقتی ما احتیاط نمی کنیم و واقعی هم وجود ندارد، خب آن جا می گوئیم که مسئله...، یعنی من می خواهم این را خدمتتان عرض کنم که این مسائلی که در آمده به عنوان اوامر ارشادی و اوامر مولوی، ما اصلاً از اینها نداریم، ما یک اوامر

بیشتر نداریم آن هم اوامر مولوی است، اوامر ارشادی به عنوان این که یک مسئله جدا باشد نداریم. آن چیزی را که مولا می گوید آن مولوی است، تمام شد، ما ارشادی دیگر نداریم. یعنی آن چیزی را که مولا می گوید بر اساس آن گفتن، روز قیامت اخذ می کند. حالا آن چیزی را که مولا می گوید به خاطر نفس آن موضوعی است که این امر بر محور آن موضوع جعل می شود یا بر اساس یک واقع دیگر است ما نمی دانیم. آن چیزی که وظیفه ماست باید انجام بدهیم.

بله ممکن است مولا منظورش به خاطر تحفظ بر واقع باشد، ولی اگر ما آمدیم و گفتیم که منظور مولا از این امر ارشادی است و ما به این امر مولا عمل نکردیم و در واقع آن مسئله واقع فوت شد، آیا در این جا ما مؤاخذ هستیم یا نیستیم؟ این مسئله است. یک وقتی ما مطلب را از باب حکم عقل مد نظر قرار می دهیم، خب حالا بیاییم بگوییم کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و امثال ذلک، به این مسائل کاری نداریم اما باز از شرع دلیلی بر وجوب نداریم، آن جا می توانیم روز قیامت بگوییم که خب بابا

اینها...، گرچه خدا می گوید عقل تو که گفت در این جا احتیاط بکنی خب چرا نکردی؟ می گویم خب دلیلی نداشته و بر این اساس حکم عقل را ارشادی تلقی کردیم. گفتیم این عقل در این جا حکم به ارشادی می کند. ولی یک وقتی می گوید آقا حُجَج من آمدند گفتند بکن، تو چرا نکردی؟ دیگر نمی توانیم بگوییم در این جا عقل است. آن وقت در این جا چه کسی آمده گفته که اینها ارشاد به حکم عقل است؟ و...؟ این حرفها چیست؟ امام می گوید در این مورد باید احتیاط بکنید، تمام شد و رفت. حالا این حرف امام ارشاد به حکم عقل است! نخیر ارشاد به حکم عقل نیست، می گوید اصلاً دلم می خواهد، اصلاً عقلی هم وجود ندارد، اصلاً عقلی وجود ندارد. فرض کنید که امام باقر علیه السلام می فرماید که شما باید در مورد شبهات تحریمیه و وجوبیه احتیاط بکنید، حالا چه تو عقل داری یا اصلاً عقل هم نداری، خب من امام باقر می گویم باید احتیاط بکنی. اگر قرار باشد بر این که من این امر امام باقر علیه السلام را ارشادی بدانم و بر طبق آن ارشادی عمل نکنم و بعد مخالفت با واقع بشود، آیا در روز قیامت مؤاخذ هستم یا نیستم؟ هستم. اگر

بیایم عمل بکنم خب این می شود عین وجوب احتیاط دیگر. حالا شما چه بگو ارشادی چه بگو مولوی، دیگر چه فرقی می کند؟ اگر عمل می کنی پس بنابراین این بر ادله الناس فی سعة ما لا یعلمون ورود پیدا می کند چون در این جا جعل تکلیف می کند. اگر عمل نمی کنی پس بنابراین اگر موافق با واقع شد، خب حالا ما نمی دانیم خدا با تو چکار می کند، اگر موافق با واقع نشد بالاخره شما مخالفت با امر امام را کردی یا نکردی؟ تو معاقبی. پس بنابراین در هر حال این ادله ترجیح پیدا می کند.

یعنی این ادله احتیاط، چه شما بگویید ارشادی است چه بگویید مولوی است، من می خواهم اصلاً در این جا ارشادی و مولوی را بردارم، بحث وجوب نفسی و بحث وجوب غیری این یک بحث دیگر است، این را ما در بحث مولوی و ارشادی نباید بیاوریم که آوردند و قاطی کردند. یعنی بحث وجوب نفسی و غیری و طریقی را آوردند با بحث مولوی و ارشادی قاطی کردند. من می گویم ولو اینکه این وجوب، وجوبش مولوی است اصلاً ما می گویم مولوی است، ولی این وجوب مولوی به



دو لحاظ بیان می‌شود، ممکن است خود ما این را بفهمیم، مولا وقتی که امر می‌کند یک وقت امر می‌کند علی ای حال این باید انجام بشود، یک وقت مولا امر می‌کند برو این را انجام بده برای یک جهت دیگر. در اینجا درست است که تحفظ از آن، منوط به نظر مولاست ولی پشت قضیه امر مولاست. امر مولای در اینجا مد نظر هست،...

اتفاقاً یک وقتی سابق صحبتی بود از مرحوم آقا، ایشان یک وقتی می‌فرمودند: گاهی اوقات من وقتی به شما امر می‌کنم، با وجود این که می‌دانید آن کار را انجام دادید، باید بروید انجام بدهید! این خیلی مهم است ها! مثلاً به فلان کس گفتیم آقا فلان کار را انجام بده، سه روز گذشته، دوباره می‌گویند آقا برو به فلان کس بگو...، ما نمی‌بایست به ایشان بگوییم آقا ما سه روز پیش گفتیم! بلکه باید بلند شویم برویم به فلان کس بگوییم که مثلاً آقا گفتند فلان کار را انجام بدهید. چرا؟ به خاطر اینکه در بسیاری از موارد ما علم به واقع نداریم. یعنی علم نداریم بر اینکه این امری که الان مولا دارد می‌کند به چه داعی

دارد این امر را می‌کند، ما خیال می‌کنیم به خاطر  
تحفظ بر آن مامور است ولی شاید یک داعی دیگری  
داشته باشد. این است که اسمش را می‌گذارند  
مصلحت نفسیه، یعنی یک مصلحتی در احتیاط است  
که آن مصلحت را ما نمی‌دانیم چیه، به خاطر آن  
مصلحت می‌گویند که برو انجام بده. مکلف هم  
دوباره باید انجام بدهد. منتهی در مورد احکام  
عمومی به صورت عام است و لذا اشکال به آن وارد  
می‌شود. معنی ندارد بالاخره خب احتیاط به خاطر  
همین است دیگر، مصلحت سلوکیه و این حرفها  
دیگر معنی ندارد مگر در مقام ابهام و کلی گویی و  
مجمل، از این قضیه رد بشوند، اما اگر ما بیایم  
خلاصه قضیه را یک مقداری محدودش کنیم در  
موقعیت خودمان حداقل، می‌بینیم نه ممکن است  
هزار تا مصلحت اینجا باشد که یکی از آن مصلحتها  
اتیان فعل در خارج است، مسائل دیگر در اینجا  
ممکن است مطرح باشد و از دید ما مخفی است و  
وقتی که او امر مجدد می‌کند اگر ما نرویم انجام  
بدهیم، ترک آن مصالح نفسیه است.

اینجاست که من عرض می‌کنم که ما اوامر ارشادی نداریم، اوامر همه مولوی است یعنی منظور من این است که ظهور اوامر در مولوی است، اگر اوامر ارشادی باشد خود کیفیت بیان مولا، آن ارشادی بودن را می‌رساند. ظهور اوامر مولا در اوامر مولوی است، یعنی مکلف نمی‌تواند خودش را در مَدْوُوحَه از ترک اوامر مولا، به عنوان اینکه ممکن است این از اوامر ارشادی باشد قرار بدهد، باید برود دنبال، اگر رفت دنبال خب خدا به او ثواب می‌دهد در اینکه این اطاعت امر مولا را کرده، اگر نرود و مخالف با امر مولا کند، خدا پدرش را هم در می‌آورد که چرا تو نرفتی انجام بدهی! نمی‌گویند چرا واقع را انجام ندادی! می‌گویند وقتی که امام باقر به تو گفت احتیاط بکن چرا احتیاط نکردی؟ این را از مکلف سؤال می‌کند. نمی‌گویند چرا واقع را ترک کردی بلکه می‌گویند مگر نگفتند احتیاط بکن، مگر نگفتند؟ می‌گویند خدایا خب واقع برای من مجهول بود، خدا می‌گویند حجت من آمد به تو گفت انجام بده دیگر، می‌گویند من قصد کردم منظور امام ممکن

است ارشادی باشد! خدا می گوید تو غلط کردی  
قصد کردی خودش آمد گفت ارشادی است؟!  
خودش که نگفت، گفت برو احتیاط بکن در اینجا،  
چرا تو احتیاط نکردی؟

در مورد ادله احتیاط مشکلی که ما داریم این  
است که ما با ادله احتیاط نمی توانیم به عنوان مسائل  
ارشادی به این سهولت برخورد بکنیم و بایستی  
که...، دیگر خسته شدم.

... می برد و هر کدام از این دو رو چیز می کند  
که این هم خودش دیگر محل نظر است. البته  
خواستم راجع به این قضیه هم یک مقداری بسط  
بدهم ولیکن دیگر بالا جمال می گویم که بعضی ها  
گفته اند که...، حالا بهتر است یک قدری هم راجع  
به این قضیه صحبت بکنیم.

النَّاسُ فِي سَعَةِ مَا لَا يَعْلَمُونَ یعنی در صورتی  
است که منجزی نباشد، یعنی با ورود منجز، این  
النَّاسُ فِي سَعَةِ مَا لَا يَعْلَمُونَ دیگر مورد ندارد. ادله [احتیاط]  
در صورتی هستند که مُعَدَّرٌ نباشد، از این  
نقطه نظر این دو تا باز با هم دیگر تعارض می کنند  
چون النَّاسُ فِي سَعَةِ مَا لَا يَعْلَمُونَ جعل معذر

می‌کند، ادله احتیاط جعل منجز می‌کند، خب منجز  
با معذر با هم تعارض می‌کنند حالا کدام یک از این  
دو...؟ و همین طور یک اشکال دیگری هم هست  
که حالا دیگر آن اشکال بماند.

[سؤال و جواب عربی]

اللهم صل على محمد و آل محمد